

۲۱۳۱۰۹۳۰

چهل قانون ملت عشق ایف شافاک

هسته عشق و عشق واقعی یک داستانی
و تغییرات غیر مترقبه است.

مترجم: محمد جواد داروئی

www.ketab.ir

شافتاک، الیف، ۱۹۷۱ - shafak, Elif	:	سرشناسه
چهل قانون ملت عشق/الیف شافتاک : محمدجواد داروئیان	:	عنوان و نام پدیدآور
تهران : انتشارات شیرمحمدی، ۱۳۹۹	:	مشخصات نشر
ص ۳۴۴	:	مشخصات ظاهری
۹۷۸-۶۰۰-۸۹۸۱-۶۰۲	:	شابک
فیبا	:	وضعیت فهرست نویسی
عنوان اصلی: ۲۰۱۰ the forty rules of love	:	یادداشت
چهل بایست عشق	:	عنوان گر
ملت عشق	:	عنوان ر
داستانهای آمریکایی	:	موضوع
۲۱st century -- American	:	موضوع
محمدجواد داروئیان	:	شناسه افزوده
۹۷۴۱۳ ps ۱۳۹۹ ج ۷	:	رده بندی کنگره
۸۱۳/۶	:	رده بندی دیوید
۶۱۹۱۸۳۱	:	شماره کتابشناسی ملت

چهل قانون ملت عشق

الیف شافتاک

مترجم: محمدجواد داروئیان

ویراستار: فاطمه شاد

طراح گرافیک: زهره مرمی

نوبت چاپ: اول ۱۳۹۹

لیتوگرافی: بارنگ

تیراژ: ۱۰۰۰ جلد

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۸۹۸۱-۶۰۲

قیمت: ۸۲۰۰۰ تومان

پخش کتاب اردیبهشت

تلفن مرکز پخش: ۰۹۱۹۵۷۳۱۳۱۹



موسسه اردیبهشت اندیشه و آفرینش



انتشارات شیرمحمدی



فصل اول: خاک ■ ۳۳

فصل دوّم: آب ■ ۱۰۱

فصل سوم: باد ■ ۱۵۳

فصل چهارم: آتش ■ ۲۳۹

فصل پنجم: خلأ ■ ۲۸۳

www.ketab.ir

پیشگفتار

اگر بین گشتان تان سنگی قرار داده و آن را به طرف آب جاری پرتاب کنید. تأثیر آن احتمالاً به سادگی قابل رؤیت نخواهد بود. جایی که سنگ به سطح آب برخورد می کند امواج کوچکی ایجاد کرده و پس صری شلپ شلوپ شنیده می شود و فشار رودخانه که سنگ و امواج را چنان در برگرفته پیدانده و با خود می برد و همین است و بس.

اگر سنگ را به داخل آب های آرام پرتاب کنید. اثرش هم بسیار واضح و قابل رؤیت است و هم ماندگاری اش طولانی تر خواهد بود. سنگ آب را کد دریاچه را درهم گسیخته و در جایی که به آب برخورد می کند دایره های ساکن گرفته در یک چشم به هم زدن دایره های متعددی به وجود می آیند و تکرار می شوند. کمی طوفان خفیه کشید که امواج بوجود آمده از یک تالاب سنگ آن قدر ادامه پیدا می کند تا تمام سطح آینه آب مانند آب را با امواجش دربرگیرد. تنها وقتی دایره های امواج از بین می روند که به لبه ساحل برکه می رسند.

اگر سنگ به رودخانه بیفتد رود در مسیر به هم ریخته و شاربش سنگ را به چشم یک اغتشاش گردیده و با خود می برد. این مسئله غیر طبیعی یا غیر قابل کنترلیست.

اگر سنگ در برکه بیفتد به هر حال برکه تغییر کرده از حالت ساکن خارج می شود. زندگی «الا روبینستین»^۱ در چهل سال گذشته همانند آب های راکد، تکانه ها و حادات قابل پیش بینی و پی در پی، احتیاجاتش بوده است. در مقاطع زیادی اگر چه زندگی اش هم یکنواخت و معمولی بود ولی برایش خسته کننده نبوده. در طول بیست سال گذشته تمام آرزوهایش، انتخاب دوستان و تصمیماتش به دلیل زندگی زناشویی اش محدود بود. «دیوید»^۲ شوهرش یک دندانپزشک زحمت کش، موفق و پردرآمد بود. عشق آن ها عمیق نبود و احساسات عاشقانه

پس از دوران طولانی ازدواج کم‌رنگ شده و مسائل مهم‌تری مانند درک یکدیگر، مهربانی، علاقه و از همه مهم‌تر رفتار خداپسندانه و گذشت جای آن را پر کرده است. عشق جایگاه دومی در زندگی‌شان داشت. فقط عشق واقعی را در داستان‌ها و فیلم‌های عاشقانه می‌توان یافت که پیشکسوتانش بزرگتر از زندگی بودند و عشق‌هایشان دست کمی از افسانه‌ها نداشت.

بچه‌های «الا» در رأس لیست اولویت‌های زندگی‌اش بودند. آن‌ها دختر بزرگتر و زیبایشان «ژان»^۱ که در دانشگاه مشغول به تحصیل بود و دو قلوهای نوجوانشان «اُری»^۲ و «اُوی»^۳ و رکا، خانواده سگ شکاری طلایی دوازده ساله‌ای به نام «اسپیریت»^۴ را داشتند. «اسپیریت» صبح‌ها رفیق صبحی و «الا» و شادترین همنشین از زمان تولدش تا به حال بود. حال او پیر و چاق و کارناشناخته و تقریباً کور شده بود. روزهای پایانی عمرش نزدیک شده بود، اما «الا» ترجیح می‌داد که او برایش ابدی بماند. باید گفت او بر این باور بود و هیچ وقت با مرگ چیزی یا شخصی، سنی، نژادی، و یا یک ازدواج روبرو نشده بود در صورتی که تمام این اتفاقات خیلی ساده و بدون شک، به تنهایی پذیر بودند.

خانواده «روینستین»^۵ در شهر «نورث همپتون»^۶ در ایالت ماساچوست زندگی می‌کردند خانه آن‌ها سنتی متعلق به دوران ملکه وینزوریا بود که احتیاج به یک بازسازی داشت. این خانه دارای پنج اتاق خواب، سه دستشویی و حمام، کتابخانه، اتاق‌ها پارکت براق، سه پارکینگ سرپوشیده اختصاصی، درب‌های قدی مدل فرانسوی، پنجره‌های مشبک تمام قد و از همه مهم‌تر جکوزی در حیاط بود. آن‌ها بیمه عمر، اتومبیل، دانشگاهی، پس‌انداز دانشجویی حساب بانکی مشترک و به جز خانه‌ای که در آن زندگی می‌کردند، در آپارتمان شیک و آبرومند یکی در شهر بوستون و دیگری در ایالت «ردآیلند»^۷ داشتند. او و «الا» هر دو برای این زندگی و دارایی‌هایشان بسیار زحمت کشیده بودند. خانه شلوغی با بچه‌ها، مبلمان شیک و ظریف، بوی پای سیب خانگی که در فضایش پیچیده، البته برای بعضی‌ها کلیشه‌ای و اما برای

1. Jeannette

2. Orli

3. Avi

4. Spirit

5. Rubinstein

6. Northampton Massachusetts

7. Rhode Island

این خانواده تصویر یک زندگی ایده آل بود. آن‌ها محور زندگی زناشویی‌شان را اکثراً براساس این دید مشترکشان که آرزو می‌کردند قرار داده بودند.

در آخرین ولتاین، شوهرش یک آویز از جنس الماس که به شکل یک قلب بود به او هدیه داد همراه با کارت زیبایی که در آن نوشته بود:

عزیزم «الا» با رفتاری نمونه، قلب بخشنده و صبر یک معصوم، از این که مرا برای آنچه هستم گرفته‌ای ممنونم. از این که همسرم هستی ممنونم.

در خدمت شما

دیوید

الا هرگز به سرش زاری نکرده بود اما خواندن این کارت از طرف شوهرش همانند خواندن آگهی تسلیت و ترحم برای او بود. او با خودش فکر می‌کرد پس از مرگش چنین متنی را برایش خواهند نوشت و اگر او را به خانه ستان قانه بنویسند متنی چنین می‌باید بود:

زندگی‌اش را براساس خانواده‌اش بنیاد نهاد «الا» به تنهایی بلد نبود که از پس مشکلاتش در زندگی برآید و او تپتی نبود که بچه‌هایش را به او بماند. حتی تغییر برند نسکافه‌ای که هر روز مصرف می‌کرد کار بسیار مهمی برایش تلقی می‌شد. تمام این موارد بود که هیچ‌کس حتی خود «الا» نمی‌توانست دلیل طلاق گرفتارش بعد از بیست سال زندگی با دیوید را بیان کنند. اما یک دلیل بود: و آن عشق بود.

آن‌ها: در یک شهر و حتی در یک قاره زندگی نمی‌کردند آن در نه تنها فرسنگ‌ها از هم فاصله داشتند بلکه از همه لحاظ با هم فرق داشتند همانند مقایسه روز و شب. شیوه زندگی‌هایشان دو نوع کاملاً متفاوتی بود. تقریباً کنار آمدن با یکدیگر برایشان کار محال بود تا چه برسد به عاشق شدن. اما از قضا این اتفاق افتاد. به قدری سریع اتفاق افتاد که وقت فکر کردن و جبهه گرفتن در برابرش را از «الا» گرفت اگر بشود در برابر عشق جبهه گرفت و مقاومت کرد.

سنگ عشق از مکان نامعلومی به برکه زندگی آسوده الا پرتاب شد و آن را متلاطم کرد.